

اعتراض شخص ثالث

اعتراض شخص ثالث که در زبان فرانسه - Tierce opposition نامیده میشود و مواد ۵۸۲ - الی ۵۹۰ قانون آئین دادرسی مدنی راجع بآنست یکی از طرق فوق العاده شکایت از احکام مدنی میباشد که این گفتار در شش بند مورد مطالعه قرار میگیرد .

بند اول - تعریف و شرایط اعتراض شخص ثالث - اگر در دعوائی حکم یاقراری صادر شود که به حقوق اشخاص ثالث خللی وارد نماید و آنها در آن دعوی چه شخصاً و یا وسیله نماینده دخالت نداشته و نسبت بآن حکم یا قرار بیگانه تلقی گردند در اینصورت میتوانند بعنوان شخص ثالث به حکم یا قرار صادره اعتراض نموده و رفع اثرات زیان آور آنرا نسبت بخود بخواهند بنا براین اولاً شخص ثالث باید از حکم یا قرار مورد نظر متضرر باشد ثانیاً شخصاً یا وسیله نماینده در آن دعوی مداخله نداشته باشد - در زمان حکومت قانون موقتی اصول محاکمات حقوق مصوب سال ۱۳۲۹ قمری یکی از شرایط اعتراض اشخاص ثالث این بود که چه اصالتاً و چه بتوسط وکیل در دعوی اصلی مداخله نداشته باشند در حالیکه در ماده ۵۸۲ قانون آئین دادرسی مدنی کلمه وکیل تبدیل به نماینده گردیده و در ماده مزبور چنین مقرر شده « اگر در خصوص دعوائی حکم یا قراری صادر شود که بحقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در مرحله دادرسی که منتهی به حکم یا قرار شده است بعنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته میتواند بر آن حکم یا قرار اعتراض نماید » بنا بر این ملاحظه میشود که قانونگذار در قانون فعلی در تعریف اعتراض شخص ثالث کلمه نماینده را که اعم از وکیل یا وصی یا ولی یا قیم و امثال آنست بکار برده و نتیجه این امر اینست که مثلاً اگر قیمی اصالتاً در دعوائی بعنوان مدعی علیه مداخله داشت و از جریان این دادرسی مطلع بوده و حتی نیز برای صغیری که خود قیم اوست فرض میکرده چون نمایندگی صغیر را دارا

بوده باید بطریق عادی و دادن دادخواست ورود ثالث بنمایندگی صغیر در دعوی مداخله نموده و از این طریق استیفاء حقوق صغیر را بخواهد و اگر چنین عملی انجام ندهد پس از صدور حکم و قطعیت آن دیگر نمیتواند بنمایندگی صغیر بحکم نامبرده بعنوان ثالث اعتراض نموده و رفع آثار زیان آور آنرا نسبت بصغیر بخواهد در حالیکه چون در قانون سابق به کلمه و کیل تصریح شده و قیم از نظر اصطلاح حقوقی و کیل محسوب نمیشود لذا بر اساس قانون مزبور امکان طرح دعوی اعتراض ثالث بنمایندگی از صغیر وجود داشته . با همان شرائطی که فوقاً راجع باحکام و قرارهای صادره از طرف محاکم گفته شد میتوان بعنوان شخص ثالث برای داور نیز اعتراض نمود و در این مورد ماده ۵۸۳ قانون آئین دادرسی مدنی مقرر داشته «در مورد ماده قبل شخص ثالث حق دارد بهر گونه حکم یا قرار صادره از دادگاههای نخستین و پژوهش اعتراض کند و نسبت به رأی داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنها در تعیین داور شرکت نداشته اند میتوانند بعنوان شخص ثالث اعتراض کنند» ماده مزبور مبین این امر است که قانونگذار رأی داور را در این مورد نیز هم عرض آراء صادره از محاکم تلقی نموده و اعتراض شخص ثالث را نسبت بآن در صورت وجود شرائط قانونی تجویز نموده است و این امر با اصول حقوقی نیز سازگار است زیرا رأی داور مانند احکام محاکم دارای آثار قانونی بوده و قابلیت اجرائی دارد در صورتیکه بحقوق شخص ثالث خللی وارد سازد باید از طرف او قابل اعتراض باشد نسبت به تصمیمات دادگاهها در امور حسبی نیز میتوان بعنوان شخص ثالث اعتراض نمود و این معنی از ماده ۴۴ قانون امور حسبی مستفاد میگردد که چنین انشاء گردیده «کسانی که تصمیم دادگاهها را در امور حسبی برای خود مضر بدانند میتوانند بر آن اعتراض نمایند خواه تصمیم ازدادگاه نخست صادر شده یا ازدادگاه پژوهش باشد و حکمی که در نتیجه اعتراض صادر میشود قابل فرجام است» با توجه بعبارت ماده و کلیت آن باشخاص ثالث نیز که در رسیدگی دادگاه در امر حسبی دخالت نداشته اند اجازه داده شده تا اگر تصمیمات متخذ از طرف دادگاهها را مضر بحال خود تشخیص دهند بتوانند نسبت بآن بعنوان شخص ثالث اعتراض نمایند .

بند دوم - چگونگی پیدایش و مبنای حقوقی اعتراض شخص ثالث -

درست است که دعاوی پس از صدور حکم اعتبار قضیه محکوم بهارا پیدا مینمایند و قابل طرح مجدد نیستند و این معنی در شق ۴ ماده - ۱۹۸ قانون آئین دادرسی مدنی نیز صریحاً ذکر گردیده و در صورت طرح مجدد قطع نظر از ایراد اصحاب دعوی دادگاه باید از رسیدگی امتناع نماید اما چون اعتبار احکام نسبی است و آثار قضیه محکوم بهاهم با اصحاب دعوی محصور میشود و صحیح نیست اشخاصی که در دعوائی مداخله نداشته اند نتایج زیان آور حاصله از حکم یا قرار مربوط بآنرا نسبت بخود تحمل نمایند لذا برای حفظ منافع اشخاص ثالث - اصل نسبت آراء مورد قبول واقع گردیده و اعتراض اشخاص ثالث بر احکام و قرارهای محاکم که بر ضرر آنها باشد بر همین اساس پذیرفته شده . تولیه (toulhier) حقوقدان فرانسوی نیز مبنای اصل نسبت آراء را همان حمایت از حقوق اشخاص ثالث دانسته است . بعضی از حقوقدانان آثار حکم را با آثار ناشی از قرارداد های خصوصی تشبیه نموده و

از این طریق اصل نسبیّت آراء را استنتاج کرده‌اند و مبنای این استدلال اینست که در قرون گذشته اثر حکم را ناشی از قراردادهای خصوصی که قبل از دادرسی بین طرفین دعوی منعقد شده میدانستند و نتیجه می‌گرفتند که چون اثر هر قراردادی باشخاص ثالث سرایت نمیکند نتایج هر حکمی نیز دامنگیر آنها نمیشود ولی این نظریه در زمان حاضر طرفدار چندانی ندارد و باید گفت اعتبار احکام ناشی از اقتدار و حاکمیت دولت و لزوم حفظ نظم در جامعه است و نمیتوان آنرا باراده ضمنی و یا صریح اصحاب دعوی منسوب کرد و آثار آنرا با آثار قراردادهای خصوصی تشبیه نمود.

بند سوم - موعده اعتراض شخص ثالث - تقدیم دادخواست اعتراض شخص ثالث بمدت ثابت و معینی محدود نگردیده زیرا اشخاص ثالث معین نیستند و در دادرسی اصلی دخالت نداشته‌اند تا امکان ابلاغ حکم معترض علیه بآنان بوجود آید و مبدأ اعتراض از این طریق مشخص شود. ماده ۵۸۷ قانون آئین دادرسی مدنی در این خصوص چنین مقرر داشته «ممکن است اعتراض تا روز اجرای حکم معترض علیه بشود و بعد از اجرای حکم معترض علیه نیز شخص ثالث میتواند اعتراض نماید مگر اینکه ثابت شود که حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است بجهتی از جهات قانونی ساقط شده است» بنا بر این اعتراض شخص ثالث تا روز اجرای حکم معترض علیه مطلقاً پذیرفته است و بعد از اجرای حکم هم اعتراض مزبور تجویز شده النهایه در حالت اخیر اگر حقوقی که اساس اعتراض را تشکیل میدهد و بآن جهت شخص ثالث میخواهد بحکم معترض علیه اعتراض نماید یکی از جهات قانونی مانند مرور زمان از بین برود دیگر اعتراض شخص ثالث پذیرفته نیست. در حقوق فرانسه نیز مانند حقوق ایران موعدهایی برای اعتراض ثالث پیش بینی نشده.

بند چهارم - انواع اعتراض شخص ثالث - اعتراض شخص ثالث طبق ماده ۵۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی بر دو قسم است ۱- اعتراض اصلی ۲- اعتراض طاری.

۱- اعتراض اصلی - اعتراض اصلی که در زبان فرانسه *tierce opposition principale* نامیده میشود اعتراضی است که ابتدا از طرف شخص ثالث طرح میگردد و منظور از کلمه ابتدا در اینجا اینست که بین معترض ثالث و محکوم له حکم اصلی قبل از طرح دعوی اعتراض ثالث دعوائی طرح نگردیده تا در حین رسیدگی بآن معترض ثالث از حکم مورد اعتراض مطلع شده و بآن اعتراض نماید. برای روشن شدن امر ذیلامثالی آورده میشود: فرض کنیم شخص دکانی را بدیگری اجاره میدهد و ضمن عقد اجاره شرط سلب حق انتقال بغير از مستأجر نمیشود و پس از دو سال بعلت عدم پرداخت مال الاجاره و یا تعدی و تفریط باستناد بند ۷ ماده ۸ قانون روابط مالک و مستأجر و یا بند ۳ ماده ۸ قانون فوق تخلیه عین مستأجره را بطرفیت مستأجر از دادگاه صالحه خواستار میگردد و دادگاه پس از رسیدگی تخلف مستأجر را مسلم دانسته و حکم به تخلیه عین مستأجره میدهد و این حکم قطعی شده و محکوم له درخواست صدور اجرائیه مینماید و در جریان اجرا شخص ثالث از این امر مطلع میگردد و با تقدیم دادخواست و اقامه ادله مثبت مدعی میشود که اساساً مشارالیه مستأجر قانونی مورد اجاره بوده و محکوم علیه و یا بعبارت دیگر همان مستأجر اولیه مورد اجاره را رسماً و با رعایت شرایط

قانونی باو منتقل نموده و اینک نیز عین مستأجره در تصرف اوست و محکوم علیه هیچگونه مداخله و سمتی در مورد اجاره ندارد و الغاء حکم معترض علیه را که بر ضرر اوست تقاضا مینماید و دادگاه پس از رسیدگی و ارزیابی ادله معترض ثالث مشارالیه را محق تشخیص داده و حکم معترض علیه را ملغی الاثر اعلام میدارد بنا بر این ملاحظه میشود که شخص ثالث پس از اطلاع از آثار زیان آور حکم معترض علیه نسبت بخود میتواند از طریق تقدیم دادخواست اعتراض اصلی الغاء حکم مورد اعتراض را بخواهد و آثار مضر آنرا نسبت بخویش مرتفع سازد.

۲- اعتراض طاری - که در زبان فرانسه tierce opposition incident نامیده

میشود اعتراض یکی از طرفین دعوی است بحکم یاقراری که قبلا در دادگاهی صادر شده و در حین دادرسی طرف دیگر برای اثبات ادعای خود آن حکم یاقرار را مورد استناد قرار داده بنا بر این اعتراض طاری در صورتی تحقق حاصل مینماید که بین معترض ثالث و معترض علیه ثالث دعوائی طرح شود و در حین رسیدگی معترض از حکم یاقراری که قبلا بنفع معترض علیه در یکی از محاکم صادر شده و در دعوی مطروحه مورد استناد قرار گرفته اطلاع پیدا کند. در این مورد نیز برای روشن شدن موضوع مثالی میزنیم: شخصی محلی را که برای تعمیرات اتومبیل اختصاص دارد و متعلق باوست برای مدت ده سال بدیگری اجاره میدهد و مستأجر نیز حق انتقال جز جزء مورد اجاره تفویض میگردد و پس از دو سال مستأجر نیز یکی از حجرات مورد اجاره را برای مدت یکسال به شخص ثالثی باجاره واگذار مینماید و پس از انقضاء مدت یکسال اخیر مستأجر اصلی باعتبار اینکه مدت اجاره مستأجر دوم تمام شده (بنا بر استنباط از ماده ۲۰ قانون روابط ممالک و مستأجر) بطرفیت او تنظیم اجاره را نسبت بهمین یکباب حجره تقاضا مینماید و چون طرفین نیز هنگام دادرسی اشاره ای باین که مدت اجاره بین موجر اصلی و مستأجر اولیه هنوز باقی است نمی نمایند دادگاه هم بدون آگاهی از این امر حکم به تنظیم اجاره نامه بین آنان صادر میکند و این حکم قطعی میشود سپس مستأجر اصلی نیز که هنوز مدت اجاره او باقی است و ممالک منافع کل عین مستأجره است بطرفیت مستأجر دوم از دادگاه تجدید اجاره نامه را خواستار میگردد در این موقع خواننده رونوشت حکمی را که راجع به تنظیم اجاره نامه بین او و موجر اصلی نسبت به یکباب حجره مورد دعوی صادر شده ابراز واقعه نموده رد دعوی خواهان را تقاضا مینماید و خواهان یعنی مستأجر اولیه حکم ابرازی را رؤیت نموده و با استناد اینکه هنوز مدت اجاره او با موجر اصلی باقی است و هنوز ممالک منافع تمام مورد اجاره است حکم مورد استناد را بزبان خود دانسته و در همان دادگاه بآن اعتراض طاری مینماید بنا بر این اعتراض اصلی ابتدا با تقدیم دادخواست از طرف معترض ثالث در دادگاه صالحه طرح میگردد در حالیکه اعتراض طاری متوقف بر این است که دعوائی بین معترض علیه طرح شده و در حین دادرسی حکمی که مآلا بر ضرر معترض است از ناحیه معترض علیه ابراز شود و با رؤیت این حکم - معترض نسبت بآن اعتراض نماید.

بند پنجم - در صلاحیت - موضوع صلاحیت دادگاه در دعوی اعتراض ثالث در دو

قسمت جداگانه مورد بحث قرار میگیرد: ۱- صلاحیت دادگاه در مورد اعتراض اصلی ۲- صلاحیت دادگاه در مورد اعتراض طاری .

۱- صلاحیت دادگاه در مورد اعتراض اصلی - راجع به دادگاه صالح برسیدگی بدعوی اعتراض اصلی در ماده ۵۸۵ قانون آئین دادرسی مدنی چنین مقرر شده است و اعتراض اصلی باید بموجب دادخواست باشد و این دادخواست بدادگاهی داده میشود که حکم یا قرار معترض علیه را صادر کرده است، بنابراین اگر حکمی از دادگاه بدوی صادر شده و بلافاصله انقضای مدت پژوهش قطعی گردید - همان دادگاه صالح برسیدگی بدعوی اعتراض اصلی است همینطور اگر حکم دادگاه بدوی در مرجع پژوهش فسخ و حکم جدیدی انشاء شد و این حکم بزیان شخص ثالث بود در این مورد هم تردیدی در اینکه دادگاه مرجع پژوهش صالح برسیدگی بدعوی اعتراض اصلی میباشد وجود ندارد زیرا حکمی که قابل اجراست از مرجع پژوهش صادر شده اما در صورتیکه حکمی از دادگاه بدوی صادر شد و در مرحله پژوهش تأیید گردید باید در این مورد دید دادگاه صالح برای رسیدگی با اعتراض اصلی کدام است در این باره عده ای عقیده دارند که دادگاه صالح همان دادگاه بدوی است و دادگاه پژوهش رأساً حکمی انشاء ننموده بلکه تنها حکم بدوی را تأیید کرده در حالیکه دسته دیگر معتقدند دادگاه پژوهش نیز با بررسی پرونده و ارزیابی دلائل طرفین حکم بدوی را صحیح دانسته و آنرا استوار نموده و این حکم استینافی است که بحکم بدوی قوت اجرایی بخشیده و همین عمل صحیح دانستن حکم بدوی و تأیید آن انشاء رأی است و لذا دادگاه پژوهش صالح برسیدگی بدعوی اعتراض اصلی است. در مقام مقایسه دو نظر فوق میتوان گفت نظر دوم بر نظر اول رجحان دارد زیرا علاوه بر استدلال بالادر صورتیکه دادگاه بدوی را برای رسیدگی صالح بدانیم و پس از رسیدگی دادگاه بدوی بدعوی معترض ثالث را قانونی و موجه تشخیص دهد باید حکم معترض علیه را فسخ و انقضاء نماید در حالیکه همین حکم در دادگاه عالی که مرجع پژوهش است تأیید شده و از نظر حقوقی نمیتوان قبول نمود که دادگاه تالی بتواند رأی محکمه عالی را فسخ و آنرا ملغی الاثر اعلام نماید مؤید نظریه اخیر احکام مورخه ۱۴ فروردین و ۱۵ آذر و ۱۳- اسفند ۱۳۰۹ دیوان عالی کشور است (که در اصول قضائی صفحه ۱۵ و ۶ درج شده) همچنین رأی اصراری مورخه ۱۲۸- ۴۷/۸/۱۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور میباشد (که در صفحه ۲۵۰ مجموعه رویه قضائی سال ۴۷ و ۴۸ - آرشبو حقوقی کیهان چاپ گردیده) .

۲- صلاحیت دادگاه در مورد اعتراض طاری - راجع به دادگاه صالح برای رسیدگی بدعوی اعتراض طاری ماده ۵۸۶ قانون آئین دادرسی مدنی چنین انشاء گردیده و اعتراض طاری بدون اینکه محتاج بتقدیم دادخواست جدید باشد در دادگاهی که دعوی در آنجا ردیتمیشود بعمل خواهد آمد ولی اگر درجه آن دادگاه پائین تر از دادگاهی باشد که حکم یا قرار معترض علیه را صادر کرده لازم است معترض دادخواستی بدادگاهی که حکم یا قرار را صادر کرده است تقدیم نماید و موافق اصول در آن دادگاه دادرسی میشود، و در ماده ۵۸۸ قانون آئین دادرسی مدنی نیز که

مکمل ماده فوق است چنین مقرر گردیده «در صورت وقوع اعتراض طاری از طرف شخص ثالث هر گاه دادگاه تشخیص دهد حکمی که در خصوص اعتراض مذکور صادر میشود مؤثر در اصل دعوی خواهد بود حکم اصل دعوی را بتأخیر انداخته منتظر نتیجه دعوی اعتراض میشود و الا بدعوی اصلی رسیدگی کرده رأی میدهد و هر گاه رسیدگی با اعتراض موافق ماده ۵۸۶ با دادگاه دیگر باشد بمعترض ده روز با رعایت مدت مسافت مهلت داده میشود که بدادگاه مذکور دادخواست بدهد و در این صورت هر گاه معترض در مدت مقرر دادخواست ندهد و یا پس از تقدیم دادخواست آن را شصت روز مسکوت گذارد رسیدگی باصل دعوی تعقیب خواهد شد» بنابراین اگر دعوی اصلی بدایتاً در دادگاه شهرستان جریان داشته و دادگاه صادرکننده حکم معترض علیه نیز دادگاه شهرستان بوده همان دادگاه شهرستان که بدعوی اصلی رسیدگی مینموده حسب درخواست معترض و بدون اینکه احتیاجی به تقدیم دادخواست مستقلی باشد صالح برای رسیدگی بدعوی اعتراض طاری میباشد ولی اگر دادگاه صادرکننده حکم معترض علیه دادگاه استان باشد در این صورت دیگر دادگاه شهرستان صالح رسیدگی بدعوی اعتراض طاری نبوده و دادگاه استان که دادگاه صادرکننده حکم معترض علیه است صلاحیت رسیدگی بدعوی مزبور را دارا میباشد زیرا همانطوریکه در موضوع صلاحیت دادگاه برای رسیدگی بدعوی اعتراض اصلی گفته شد ممکن است دادگاه شهرستان پس از رسیدگی معترض ثالث را ذی حق تشخیص دهد و ناگزیر از فسخ و الغاء حکم معترض علیه باشد در حالیکه درست نیست که محکمه تالی حکم محکمه عالی را لغو نماید و لذا میبایستی معترض ثالث در این مورد ظرف ده روز با رعایت مدت مسافت دادخواست خود را بدادگاه استان که حکم معترض علیه را صادر کرده تقدیم کند تا دادگاه مذکور موافق اصول قانونی بدعوی اعتراض طاری رسیدگی نماید و رسیدگی بدعوی اصلی متوقف بر نتیجه رسیدگی بدعوی اعتراض در دادگاه استان خواهد بود و دلیل این امر اینست که برای دادگاه شهرستان که دادگاه رؤیت کننده دعوی اصلی است مشکل است نتیجه دعوی اعتراض ثالث را پیش بینی کند و هر گاه باعتبار حکم معترض علیه بر علیه معترض رأی بدهد ممکن است در دادگاه استان حکم معترض علیه الفاء شود و با این وصف تعارض احکام پیش خواهد آمد و لذا احتیاط ایجاب مینماید که رسیدگی بدعوی اصلی تاروشن شدن نتیجه رسیدگی بدعوی اعتراض طاری موقوف شود.

بند ششم نتایج اعتراض شخص ثالث - اصولاً اعتراض شخص ثالث اجرای حکم معترض علیه را بتأخیر نمیانماید ولی در بعضی موارد ممکن است از اجرای حکم مزبور خطر یا ضرری واقع شود که جبران آن در آتی ممکن نگردد در این صورت ماده ۵۸۹ قانون آئین دادرسی مدنی اجازه داده است که اگر وجود خطر و یا ضرر بر دادگاه ثابت گردد دادگاهی که دعوی اعتراض در آن اقامه شده بعد از تحصیل تأمین از معترض ثالث طبق مقررات راجع بتأمین خواسته قراری دائر بر تأخیر اجرای حکم معترض علیه بمدت معینی میدهد که البته اگر قبل از خاتمه مدت قرار فوق - دعوی اعتراض به نتیجه نرسد قرار نامبرده برای مدت معین دیگری قابل تمدید خواهد بود. بنا بر این یکی از نتایج تقدیم دادخواست اعتراض شخص ثالث قبول

درخواست صدور قرار تأخیر اجرای حکم در صورت ثبوت خطر و یا ضرر میباشد. نتیجه دیگر اعتراض مزبور اینست که دادگاه صالح پس از رسیدگی در صورتیکه دعوی معترض را وارد نداند معترض ثالث را بی حق اعلام میکند در این حالت نتیجه دعوی اعتراض ابقاء حکم معترض علیه است اما اگر دعوی معترض ثالث وارد تشخیص شد نتیجه این امر الغاء حکم معترض علیه و از بین رفتن آثار آنست ممکن است دادگاه پس از رسیدگی تشخیص دهد که قسمتی از حکم معترض علیه به حقوق شخص ثالث خلل وارد میسازد در این صورت همان قسمت را الغاء نموده و بقیه حکم بحال خود باقی میماند ولی اگر حکم مزبور غیر قابل تفکیک باشد تمام حکم الغاء میگردد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی